

تاثیر نگرش " معذوریت اشتباهات اجتهادی صحابه " بر رواج بی تفاوتی اجتماعی در جامعه اسلامی (از سال ۱۱

تا ۶۱ هجری)

چکیده

علیمحمد ولوی *

هدیه تقوی**^۱

بعد از رحلت پیامبر (ص)، به فاصله کوتاهی صحابه به عنوان مجتهدان دینی و محل مراجعه مردم و هدایت گر آنان در مسائل دینی شناخته شدند. سوالات بسیار مردم در مسائل مختلف، کم اطلاعی آنان نسبت به مبانی اندیشه دینی، فروع و احکام آن، بحرانهای مختلف داخلی و خارجی و... نقش اجتهادی این افراد را بارز کرد. آنان به عنوان صحابه پیامبر (ص) بسیاری از مسائل دینی را بر اساس استنباطات شخصی تاویل می کردند و مردم نیز معمولاً نظر اجتهادی آنان را می پذیرفتند.

نقش اجتهادی صحابه، اختلاف و حتی تعارض اجتهادی آنان، خیلی سریع منجر به پیدایش نظریه " معذوریت اجتهادی صحابه " شد. این نظریه بی پروایی برخی از کسانی که حتی برای مدت کوتاهی پیامبر اکرم(ص) را درک کرده بودند، باعث شد و اثرات تعیین کننده ای بر فکر و روحیه جامعه بر جای گذاشت. یکی از جنبه های قابل بررسی در این موضوع، سر خوردگی جامعه و در نتیجه بروز روحیه بی تفاوتی در بین مردم بود. حساسیت نسبت به حقانیت و مطابق واقع بودن اجتهاد نظری یا افعال صحابه کاهش یافت. این امر موجب کاهش روحیه انتقاد، رواج بی تفاوتی و انفعال اجتماعی در جامعه گردید.

کلید واژگان: صحابه، اشتباهات اجتهادی، بی تفاوتی اجتماعی، اهل سنت

* استناد گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س) v.am144@yahoo.com
** دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه الزهراء(س) hedyetaghavi@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۸۸/۴/۲۰
تاریخ تایید: ۹۰/۳/۹

بی تفاوتی اجتماعی، مقوله ای جامعه شناختی است که به انفعال، عدم مشارکت، انزوا، گوشه گیری و بی علاقه‌گی به فعالیت در عرصه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اشاره دارد. این مسئله که همزمان با شرایط اجتماعی منفعل ساز در جامعه اسلامی به وجود آمد، افراد و گروه‌هایی را به انفعال کشاند. بی تفاوتی زمانی نمود پیدا کرد که مسلمانان دوره ی مشارکت فعالانه، دواطلبانه و مجاهده گرانه عصر نبوی را پشت سر گذاشته بودند. بعد از رحلت رسول اکرم (ص) از میزان مشارکت دواطلبانه و خودجوش مردمی کاسته شد. در این دوره نوعی عدم تعهد، بی مسئولیتی نسبت به اشتباهات محرز دینی به وجود آمد. رخوت و سستی مسلمانان و سکوت آنان در برابر اعمال و فتوهای خلاف دین صحابه به حدی بارز بود که بدعت های فراوانی وارد دین شد. عوامل زمینه ساز ایجاد این مسئله در جامعه اسلامی به تغییر شرایط اجتماعی و گذر از عصر نبوی به دوره بعدی بر می گردد. تغییر شرایط نیز معلول دگرگونی وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی بود.^۱

در بین عوامل مختلف اثر گذار بر مسئله بی تفاوتی اجتماعی، عوامل فرهنگی به دلیل ارتباط تنگاتنگ با مردم و تاثیر بر افکار و اندیشه ی جامعه، به عنوان مهمترین عامل ایجاد کننده حس مشارکت و فعالیت یا عامل منفعل ساز در جامعه اسلامی محسوب می شد. در بین عوامل فرهنگی شاخص عقیدتی نقشی تعیین کننده داشت زیرا در جامعه اسلامی میزان اعتقادات دینی مردم زمینه ساز مشارکت و عدم مشارکت آنان محسوب می شد. هرگاه اعتقادات دینی بالا بود حساسیت نیز برای اجرای آنها در جامعه وجود داشت. عصر نبوی مصداق بارز این ویژگی بود، البته حضور حضرت رسول و ارتباط با مبانی و حیانی، شکاکیتی نسبت به مسائل مطروحه دینی ایجاد نمی کرد. اما بعد از رحلت رسول اکرم(ص) و ایجاد تحول سیاسی، جامعه اسلامی مراحل طی کرد که به جای رسول اکرم، صحابه مرجع حل مسائل دینی شدند. از آنجایی که تعدد صحابه و میزان درک مفاهیم دینی توسط آنان متفاوت بود، برداشت های متفاوتی نیز در احکام دینی به وجود آمد که بسیاری از آنها برخلاف دین و حتی

^۱. علی بخشی و مینو افشاری راد، (۱۳۷۹)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر چاپار، ص ۲۷.

بدعت محسوب می‌شد. در این دوره به تدریج اعتقادات دینی اجتماع نیز فروکش کرد. این مسئله ضریب مشارکت آگاهانه و داوطلبانه مسلمانان در اجرای صحیح دین را کاهش داد.

مطابق دیدگاه بسیاری از متفکران اهل سنت، صحابه پیامبر (ص) از نوعی مصونیت در فتوا و اجتهاد برخوردار بودند. به استناد روایت منسوب به پیامبر (ص) که "اصحابی کالنجوم السماء بایهم اقتدیتم اهدیتم"^۱ نمی‌توان بر رفتار و تصمیم و حکم آنان خرده گرفت. این امر به دلیل آگاهی اندک بسیاری از صحابه نسبت به مسائل دینی و شرعی، راه بدعتهای فراوانی را به دین باز کرد. هر چند جامعه از دوره پیامبر(ص) فاصله می‌گرفت، از یک طرف برای صحابه متقدم و آگاه به مسائل دینی محدودیت ایجاد می‌شد و از طرف دیگر شرایط برای تاویلات اشتباه و توسعه استنباطات شخصی از دین توسط صحابه کم اطلاع هموارتر می‌گردید.

در دوره مورد بحث جز واکنش عده‌ی معدودی از اصحاب پیامبر(ص) در مقابل اشتباهات اجتهادی صحابه کم اطلاع، عکس‌العملی از جانب اجتماع نسبت به این گونه اشتباهات صورت نگرفت. این پژوهش بر آن است تا به بررسی علل بی‌تفاوتی اجتماعی نسبت به اشتباهات و بدعت‌های دینی صحابه در دوره مورد نظر بپردازد.

تعریف صحابه از دیدگاه اهل سنت

در الاصابه ابن حجر عسقلانی عنوان صحابه پیامبر (ص) به کسانی اطلاق شده که رسول اکرم (ص) را درک کرده، به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته باشند.^۲ بر اساس این تعریف، برخی از این افراد بدون تعلیم و درک مبانی دینی به صرف بیان شهادتین و دیدار با حضرت رسول در زمره صحابه محسوب می‌شدند. مطابق این نظریه تمام مسلمانان چه آنانی که در محضر رسول اکرم(ص) تعلیم دینی فرا گرفته بودند و چه کسانی که مجبور به پذیرش اسلام شده بودند، در زمره صحابه محسوب می‌شدند. همچنین به استناد برخی از این احادیث همه صحابه مجتهد بوده و مسلمانان می‌توانستند به نظریه اجتهادی آنان احترام بگذارند. ظاهراً در این میان تفاوتی میان سابقون السابقون و صحابه متاخر نبود و بایستی برای کسانی چون علی(ع)، ابوبکر، ابوذر غفاری،

^۱. محمد غزالی، (۱۴۰۹)، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ص ۱۵۲.
^۲. ابن حجر عسقلانی، (۱۴۱۲)، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، ج ۱، بیروت، دار الجیل، ص ۸-۱۰.

عمار ، مقداد، عبدالله بن مسعود و افرادی چون عمرو عاص، خالد بن ولید ، ولید بن عقبه، ابوهریره و... ارزشی مساوی در نظر گرفت. در این نظریه، مرجعیت صحابه بدون هیچ ارتباطی با سابقه آنان در اسلام ، منزلت معنوی، شأنیت ولایی و... مورد توجه و استناد قرار می گرفت. هر چند که در زمان حیات پیامبر (ص) افرادی از یاران او در جایی که به پیامبر (ص) دسترسی نداشتند به اجتهاد خود عمل می کردند اما تعمیم این جواز به کلیه اصحاب نه تنها منطقاً مجاز نیست بلکه در سیره عملی پیامبر (ص) نیز نمی توان جوازی برای آن یافت. بارزترین شاهد تاریخی این موضوع اجتهادات جبل بن معاذ و علی بن ابیطالب است. این اصحاب به درجات مشخصی از کارشناسی دینی رسیده بودند و پیامبر (ص) بر توانایی آنان صحه گذاشته بود.^۱

شهرستانی نیز اجتهاد صحابه و تقلید از آنان را در اموری روا دانسته که در قرآن و یا سنت نبوی بیان نشده باشد.^۲ بر اساس این دیدگاه از دو جهت برای اعمال نظر صحابه در امور شرعی محدودیت وجود نداشت. از یک جهت آنان می توانستند در صورت لزوم بسیاری از آیات قرآن که به طور قطع تفسیر و فهم آن برای تعداد زیادی قابل درک نبود را تاویل نمایند؛ از جهتی دیگر برای اصحابی که در مدتی کوتاه با پیامبر(ص) ارتباط داشته و درک عمیقی نسبت به مسائل دینی و شرعی نداشتند، زمینه اجتهاد فراهم شد. شهرستانی در ادامه برای توجیه این نظریه اذعان داشته که عدم اطلاع صحابه از تفسیر قرآن، احکام و معانی آیات ضرری بر اجتهاد آنان وارد نمی کند چون؛ برخی از صحابه به آنچه که در قرآن آمده عالم نبوده حتی توان تلاوت قرآن را نیز نداشتند اما اهل اجتهاد محسوب می شدند.^۳ در واقع صرف " صحابه بودن " می توانست زمینه ساز نوعی پذیرش اجتماعی باشد و شرایط اغماض نسبت به خطای افراد را فراهم کند. بر اساس این دیدگاه به تدریج صحابه از قداستی هم طراز با رسول خدا (ص) برخوردار بودند و اجتهاد آنان برای جامعه حجیت آور بود.

بی تفاوتی اجتماعی نسبت به اشتباهات اجتهادی صحابه

^۱ . این هشام، (بی تا)، السیره النبویه، بیجا، دار الکتیر، ص ۶۰۳.
^۲ . محمد بن عبدالکریم شهرستانی، (۱۴۱۰)، ملل و نحل، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه، ص ۲۷۳.
^۳ . همان، ۲۷۵.

بعد از رحلت حضرت رسول(ص) حساسیت و دغدغه‌ی مسلمانان نسبت به دین و مسائل دینی به تدریج کاهش یافت. وضعیت اجتماعی این دوره فاصله‌ای تدریجی با مبانی دینی را نشان می‌دهد. این مسئله معلول عوامل متعددی از جمله؛ ورود خیل عظیمی از اعراب شبه جزیره به جامعه اسلامی بعد از فتح مکه است. اکثریت این افراد درک عمیقی نسبت به مبانی دینی نداشته و بنابر شرایط موجود مجبور به پذیرش اسلام شدند. بسیاری از آنان با درک سطحی از دین، آن را در حد انجام عبادات فرا گرفتند. این مسئله باعث شد تفسیرها و برداشت‌های اشتباه از دین که توسط عده‌ای از صحابه کم اطلاع صورت می‌گرفت و در موارد زیادی با آموزه‌های اصیل دینی ناهماهنگ بود را به سهولت پذیرا شوند. قداست و بار ارزشی عنوان صحابه نیز بر عدم خرده‌گیری بر نظرات اشتباه آنان اثر گذار بود. از طرفی کاهش اعتقادات دینی در جامعه اسلامی بعد از رحلت رسول اکرم(ص) به تدریج دغدغه‌ی مسلمانان را نسبت به اجرای آموزه‌های دینی کاهش داد.

اساس پذیرش اشتباهات تاویلی صحابه توسط اجتماع به دوره خلافت ابوبکر بر می‌گردد. موضع‌گیری خلیفه اول نسبت به رفتارهای غلط و مابین مبانی شرعی بعضی از صحابه، با این توجیه که به اجتهاد خود عمل کرده‌اند، عدم واکنش مسلمانان و برخی از صحابه را به همراه داشت. در این دوره اقدامات خلاف شرع خالد بن ولید در جنگ‌های رده که با اعتراض تعدادی از صحابه مواجه شد، با این استدلال ابوبکر که وی به اجتهاد خود عمل کرده است، توجیه شد. این موضع‌گیری خلیفه به عنوان کسی که مسئول اجرای قوانین اسلامی و سنت نبوی بود، مهر سکوتی بر اجتماع مسلمین و دیگر صحابه زد.^۱ در واقع در زمان اولین خلفای پیامبر(ص) این گونه اشتباهات، عموماً با پوشش معذوریت اجتهادی صحابه توجیه و شرایط اغماض و انفعال نسبت به آنان را فراهم کرد.^۲

در تحلیل عامل بی‌تفاوتی مردم نسبت به برداشتهای اشتباه صحابه می‌توان به نظر وبر استناد جست. به عقیده وبر بین اندیشه دینی و رفتار اجتماعی نوعی تناسب برقرار است. بدین معنی که دریافت‌های مذهبی در نوع

^۱ محمد بن جریر طبری، (بی‌تا)، تاریخ طبری، ج ۳، بیروت، روائع التراث العربی، ص ۲۷۶

^۲ ابن سعد، (۱۴۱۰)، طبقات الکبری، ج ۷، بیروت، دار الکتب العلمیه، ص ۲۷۸؛ ابن اثیر، (۱۹۶۵)، الکامل فی التاریخ، ج ۲، بیروت- دار صادر، ص ۳۹۸.

جهت گیری رفتار انسان و گروهها موثر هستند. بر اساس این استدلال، ویژگی اعتقادات مذهبی ادیان، الگوهای کنش اجتماعی را تحت تاثیر و نفوذ قرار می دهد. مطابق این رویکرد، برداشتی که از دین ارائه می شود، کنش اجتماعی نیز با آن هم جهتی نشان می دهد.^۱ در واقع رفتاری که اجتماع در این برهه از خود بروز می دهد رفتار واقعی نیست بلکه جهت گیری همسو با نخبگان دینی است.

در جامعه اسلامی بعد از عصر نبوی نیز می توان این تناسب را بین اشتباهات تاویلی صحابه و رفتار منفعلانه مسلمانان مشاهده کرد. بیان این نظریه که صحابه به درجه اجتهاد رسیده و اقتدا به آنان باعث هدایت می شود، عکس العمل مردم را نسبت به اشتباهات آنان خنثی می کرد. همچنین تقابل با آنان نوعی تقابل با دین محسوب می شد. این مسئله به انضمام معذوریت در اشتباهات، مردم را در تنگنایی قرار داد که چاره ای جز پذیرش نداشتند. هر چند ممکن است این سوال پیش آید که در دیدگاه شیعه نیز مجتهدان از معذوریت در اشتباه برخوردارند؟ در واقع باید متذکر شد که رویکرد شیعه در معذوریت از اشتباه با رویکرد اهل سنت در معذوریت صحابه از اشتباه اجتهادی متفاوت است. مرزبندی شیعه در کسب اجتهاد کاملاً مشخص است. در دیدگاه شیعه افراد زمانی می توانند اجتهاد کسب کنند که به درجه کارشناسی از دین رسیده باشند. برای رسیدن به این مرحله نیز مراتبی از تعالیم دینی نیاز است که بایستی توسط مجتهدان طی شده باشد. در صورت کسب اجتهاد نیز آنان حق ندارند بر حسب منافع و مصالح فردی و گروهی نظر اجتهادی صادر کنند بلکه بر اساس مصالح دینی فتوا داده می شود. در این صورت اگر اشتباهی پیش آید آگاهانه و عمدانه نیست. در حالی که در دیدگاه اهل سنت همه ی صحابه بدون توجه به سطح درک و آگاهی آنان از دین از حکم اجتهادی برخوردارند. به گفته شهرستانی تعدادی از آنان حتی توانایی تلاوت قرآن نداشته و نسبت به مفاهیم آن نا آگاه بودند. اما همین افراد می توانستند احکام اجتهادی صادر کنند.^۲ عدم آشنایی تعدادی از صحابه نسبت به مسائل فقهی مشکلاتی را برای مسلمانان به وجود آورد. چنانکه عمر با وجود اینکه مدت زیادی در محضر پیامبر(ص) بود، در این مورد بارها از علی (ع) کمک

^۱ اچ ترنر، جاناتان، ال بیگلی، (۱۳۷۰)، پیدایش نظریه جامعه شناختی، ترجمه عبدالعلی لهسایی زاده، انتشارات دانشگاه شیراز، صص ۲۸۹-۲۹۰
^۲ ملل و نخل، ج ۱، ص ۲۳۷

می گرفت. این مسئله برای صحابه متاخر و خصوصا آنانی که بدون اطلاع و آگاهی مجبور به پذیرش اسلام شده بودند راه بدعت های فراوانی به دین باز کرد. مسلمانان نیز بی توجه به عمق مسئله تاویلات آنان که بعضا بنا بر مصالح شخصی و گروهی صورت می گرفت را پذیرا شدند. حتی صحابه آگاه و صاحب اطلاع پیامبر (ص) نیز در موارد بسیاری منفعلانه از کنار اشتباهات اجتهادی دیگر صحابه گذشته و واکنشی نشان نمی دادند. امثال ابوذر و ابوقتاده که در مواردی به این وضعیت اعتراض داشتند، در بین صحابه ی آگاه انگشت شمار بودند. این بی تفاوتی بی دغدغه گی و عدم حساسیت مسلمانان را نسبت به دین نشان می دهد. از طرفی حمایت حاکمیت و سرپوش گذاشتن بر اشتباهات اجتهادی صحابه، در مسلمانان ایجاد ترس می کرد زیرا اعتراضات آنها نه تنها با پذیرش همراه نمی شد بلکه ممکن بود واکنش حامیان حکومتی صحابه را نیز در بر داشته باشد.

در دوره خلافت عمر اشتباهات اجتهادی وی و دیگر اصحاب پیامبر(ص) در عمل با بی تفاوتی اجتماع روبرو شد. خلیفه دوم در موارد متعددی احکامی صادر می کرد که برخلاف سنت نبوی بود. این اجتهادات شخصی او که نوعا بر اساس مصالح مورد نظر انجام می شد، بعدها به نام سنت وی مورد تبعیت نیز قرار گرفت.

مهمترین حکمی که عمر بر خلاف موازین دینی و سنت نبوی صادر کرد، تفاوت بین عرب و عجم و ایجاد سلسله مراتب در بین مسلمانان بود.^۱ این اقدام او در حالی صورت گرفت که پیامبر (ص) هیچ سفیدی را بر سیاهی و هیچ عربی را بر عجمی برتری نداد. وی همچنین متعه حج و متعه نساء که در زمان پیامبر(ص) کاملا شرعی بود را نامشروع اعلام کرد.^۲ این اجتهادات عمر بدون واکنش از ناحیه اجتماع به عنوان اجتهاد یکی از صحابه پیامبر(ص) مورد تایید قرار گرفت.

علاوه بر ایشان، جسارت اصحاب متاخر در صدور اجتهاد به حدی بود که معاویه بدون دغدغه فتوای دینی صادر می کرد و مورد پذیرش نیز واقع می شد. در برابر اجتهادات معاویه جز واکنش معدودی از صحابه آگاه به مسائل دینی از جانب دیگر صحابه و مسلمانان اعتراضی دیده نمی شود. مجادلات عباده بن صامت و ابوذر غفاری با

۱. طبقات الکبری، ج ۳، صص ۲۹۵-۲۹۶

۲. مالک بن انس، (بی تا)، الموطاء، ج ۲، چاپ محمد فواد عبد الباقي، بیروت، دار الکتب العلمیه، ص ۱۲.

معاویه واکنش آنان نسبت به بدعت های وی بود. معاویه با وجود اینکه در فتح مکه اسلام آورده بود از عنوان صحابه برخوردار بود و مطابق دیدگاه اهل سنت حق اجتهاد داشت. با وجود اینکه عمر برای نظارت بر کار او اصحابی چون عباد بن صامت انصاری به شام فرستاد اما در مقابل اعتراضات عباد نسبت به اجتهادات اشتباه معاویه عکس العمل شدیدی نشان نداد و محدودیتهای برای معاویه ایجاد نکرد.

معاویه در زمینه معاملات اعم از بیع، تجارت و در توزیع غنایم و انفاق اموال، اجتهاد به رأی کرد. در زمینه بیع هنگامی که وی فروش طلا را به زیادت از وزن و بیشتر از قیمتش جایز دانست با مخالفت و انتقاد عباد بن صامت روبرو شد. معاویه به درشتی با وی برخورد نمود. عباد به نزد عمر در مدینه برگشت و نسبت به این عمل معاویه اعتراض کرد اما خلیفه دوم بدون هر گونه سختگیری بر معاویه طی نامه ای از وی خواست که به عباد احترام گذاشته و از نظرات او سر برتابد.^۱ اقدام عمر در همین حد باقی ماند و محدودیتی برای معاویه از لحاظ اجتهادی ایجاد نکرد. در واقع خلیفه دوم بدون توجه به اعتراض صحابه متقدم و آگاه به مسائل دینی، توصیه می کرد با نوعی بزرگ منشی و حرمت با آنان برخورد شود.

در زمینه اموال نیز معاویه شعار "المال مال الله" را سر داد تا به این وسیله بتواند به دلخواه خود در اموال مسلمانان دخل و تصرف کند. ابوذر این سخن معاویه را رد کرد و گفت: "اموال از آن مسلمانان است و معاویه امانتدار و مسئول آنهاست او حق ندارد که اموال مسلمانان را بی جا مصرف کند و به غیر اهلش بسپارد."^۲ تقابل ابوذر به عنوان مانعی جدی برای صاحبان قدرت محسوب می شد. ادامه این روند به دور کردن وی از جامعه منجر گردید. در واقع اگر اندک صداهایی علیه بدعت های دینی صورت می گرفت، به پس زدن آنها منجر می شد.

بی تفاوتی اجتماعی در شبکه تعاملی جامعه بین دو گروه اجتماعی انفکاک و جدایی به وجود آورده و بین گروه غالب و آحاد جامعه فاصله ایجاد می کند. در چنین حالتی اگر انفکاک از نوع دینی باشد، بین مردم و نخبگان دینی شکافی ایجاد می شود که به تدریج به بی توجهی و اجرایی نکردن آموزه های دینی می انجامد. این رویکرد در

^۱ ابن اثیر، اسد الغابه فی المعرفه الصحابه، ج ۶، بیروت، دار التراث، ۱۹۷۰، ص ۱۰۶
^۲ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۳.

دراز مدت دین را تبدیل به ابزار کرده و راه بدعت و برداشت های شخصی را به دین باز می کند. در چنین حالتی مردم به جای توجه به دین و چگونگی اجرای آن، به انجام امور روز مره و برآورده شدن نیازهای خود می پردازند. برای این جامعه تفاوتی نمی کند که چه برداشتی از دین می شود. به طور کلی دغدغه کسب معیشت بیشتر از دغدغه دینی است. راه حل این مشکل ایجاد ارتباط دوباره بین مردم با گروه غالب و نخبگان دینی است. در این صورت نیز بایستی سخن اجتماع و گرایشات آنان مورد توجه گروه برتر قرار گیرد. این مسئله عملاً در جامعه اسلامی، خصوصاً بین نگرش دینی صحابه با مردم در دوره مورد بحث دیده نمی شود.

علت دیگر بی تفاوتی مسلمانان ناشی از سرخوردگی و عدم اثربخشی نظرات و انتقادات آنان بود. زیرا برخورد خشونت آمیز با ابوذر که شایسته والایی در دین داشت به جرم ایستادن در مقابل بدعت های صحابه کم اطلاع، انگیزه ای برای اعتراض دیگران باقی نمی گذاشت. نتیجه چنین برخوردی بدبینی مسلمانان را نسبت به اجرای آموزه های دینی به همراه داشت و باعث شد انفعال اجتماعی را بر مشارکت و مداخله بی فایده ترجیح دهند.^۱

در ادامه این روند، عثمان به عنوان خلیفه مسلمین، امور شرعی را زیر مجموعه مصالح سیاسی قرار داد. وی در جایی که مصلحت سیاسی اقتضا می کرد امری بر خلاف واقع تاویل نماید از انجام چنین کاری ابایی نداشت. نمونه بارز آن جلوگیری از قصاص عبیدالله بن عمر بود. عبیدالله با وجود قتل هرمزان و دختر ابولولو - که نقشی در قتل عمر نداشتند - از قصاص تبرئه شد. عثمان در مقابل اعتراض عده ای از مهاجران و انصار که بر قصاص وی تاکید داشتند گفت: "من خودم صاحب خون هرمزانم و آن را برای خدا و عمر بخشیدم و برای خون عمر آنرا رها کردم." مقدار به او اعتراض کرد و گفت: "هرزمان بنده خدا و رسول او ست و تو را نرسد که حق خدا و پیامبرش را ببخشی."^۲ اما عثمان با توجه به ادامه اعتراض نسبت به این موضع گیری، سرانجام عقیده اصلی خود را بیان داشت و گفت: "دیروز پدر کشته شده و امروز نمی شود پسر را کشت."^۳

^۱ . اسعد محمدی بلیان آباد، مقاله بی تفاوتی اجتماعی،

www.asadsociology.blogfa.com

^۲ . ابی واضح یعقوبی، (بی تا)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، بیروت، دار صادر، ص ۱۶۳

^۳ . احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، (۱۴۱۷)، انساب الاشراف، ج ۶، بیروت، دارالفکر، ص ۱۳۰

نمونه دیگر از اجتهادات شخصی عثمان نماز تمام خواندنش در منی بود. وی در پاسخ به اعتراض عبدالرحمن بن عوف که این اقدام را بر خلاف سنت رسول خدا(ص) دانست آن را اجتهاد شخصی عنوان کرد.^۱ خلیفه سوم در مورد تفویض سازی موقعیت های کلیدی، بخشش به خویشاوندان که اعتراض عده ای از مسلمانان را برانگیخته بود با این تاویل که اسلام توصیه به رسیدگی به ارحام کرده است، اقدام خود را توجیه شرعی می کرد.^۲

با توجه به واکنش عده ای از صحابه نسبت به اشتباه دینی عثمان، اعتراض آنان با بی توجهی از جانب خلیفه مواجه شد. در چنین حالتی که مشارکت منشاء اثر نشود و افراد ضمن حضور در عرصه نتوانند تغییری ایجاد کنند، با احساس عدم کارایی مواجه شده و بی تفاوت می شوند.

قابلیت اثر گذاری بر سیاستمداران که از آن تبدیل به کارایی سیاسی می شود، از ویژگیهای مشارکت فعال افراد است. اما اگر حس کارایی در افراد گسترده باشد ولی با بی توجهی سیاستمداران مواجه شود، خود به خود تمایل آنان برای مشارکت پایین آمده و به تدریج منجر به بی تفاوتی می شود. در برخورد صحابه با عثمان نیز می توان این خصیصه را به وضوح مشاهده کرد. در واقع زمانی که مداخله و مشارکت صحابه اثری نداشت، اجتماع نیز تمایلی برای مشارکت نشان نمی داد. هرگاه افراد بین شقوق پیش روی خود تفاوتی بارزی احساس نکنند، کمتر به سیاست می پردازند. به تعبیر دیگر، هرگاه شخص تصور کند که در صورت حضور، هیچ چیز عوض نخواهد شد، تمایل به مشارکت نخواهد داشت.^۳

بی اثر ماندن اعتراضات ابوذر به بدعت های دینی صحابه خشم وی را برانگیخت و در جملاتی وضعیت دینی جامعه را چنین بیان کرد: "به خدا سوگند کارهایی صورت می گیرد که هیچ راهی برای آن نمی دانم. به

^۱ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۷

^۲ همان، صص ۴۲۱-۴۲۲.

^۳ ابراهیم مسعود نیا، (۱۳۸۰)، تبیین جامعه شناختی بی تفاوتی شهر وندان در حیات اجتماعی و سیاسی، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، - شماره ۱۶۷ و ۱۶۸، ص ۱۶۲

خدا سوگند نه در کتاب خداست و نه در سنت رسول. به خدا سوگند می بینم که حق خاموش می شود و باطل زنده می گردد و چه بسا راستگو را که تکذیب می کنند و بدون هیچگونه تقوایی افراد برگزیده می شوند.^۱

جنگ جمل از دیگر مصادیق معذور داشتن صحابه در اجتهاد بود. به رغم بسیاری از مسلمانان مذاهبی چون مرجئه، بسیاری از معتزله و تمامی اهل حدیث و... طرفین جنگ را معذور می دانستند چرا که معتقد بودند آنان به اجتهاد خود عمل کرده اند.^۲ بعداً این نحو قضاوت از منظر گروه کمتری از مسلمانان به جنگ صفین نیز تعمیم یافت.

جنگ جمل سر در گمی برای جامعه به وجود آورد؛ زیرا طرفین جنگ از صحابه بودند. هر کدام از آنان در عصر نبوی نیز منشاء خدماتی به اسلام شده بودند. زمانی که این حادثه اتفاق افتاد برای مردم تشخیص حقیقت سخت بود. دو طرف درگیر بر اساس دیدگاه دینی که داشتند برداشتشان از این واقعه متفاوت بود. در واقع می توان یکی از علت های بی تفاوتی اجتماعی نسبت به این مسئله را در آگاهی محدود دینی مسلمانان دانست. برای مردم محرز بود که درک و فهم دینی آنان نسبت به صحابه طرف منازعه اندک است. لذا عده ی زیادی از مردم که قدرت تشخیص نداشتند نه تنها از هیچ کدام از طرفین حمایت نکردند بلکه منزوی شده و از مداخله خودداری کردند.^۳ عده ای از صحابه نیز از این حادثه به عنوان فتنه یاد کرده و بی تفاوتی در چنین شرایطی را بهترین گزینه می دانستند.^۴

حادثه دیگری که در تاریخ اسلام از اهمیت زیادی برخوردار است، شهادت امام حسین (ع) است. در این رویداد تاریخی مردم نه تنها با ایشان همراه نشدند، بلکه نسبت به شهادت وی نیز واکنشی نشان نمی دادند. بر اساس معذور دانستن اشتباهات تاویلی صحابه، حرکت امام حسین (ع) و قیام او نه از سر اشتباه بلکه بر اساس تشخیص و استنباط شخصی صورت گرفته بود. ایشان بر حسب اجتهاد شخصی به این نتیجه رسیده بود که حرکتش در

۱. شهاب الدین النویری، (۱۳۶۳)، نهاییه الارب فی فنون و الادب، ج ۵، محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۴۵.

۲. محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۶)، الجمل، مکتب الاعلام الاسلامی، صص ۵۳-۶۵.

۳. تبیین جامعه شناختی بی تفاوتی شهروندان در حیات اجتماعی و سیاسی، ص ۱۶۲.

۴. الجمل، ص ۷۸.

جهت درست است.^۱ در حالیکه نظر اجتهادی دیگر صحابه در حجاز و شام و آنهایی که با یزید همراه بودند، برخلاف ایشان بود. اجتهاد آنان بر این اساس بود که هر چند یزید فاسق است اما قیام علیه او جایز نیست. آنان نه از امام حسین (ع) پیروی می کردند و نه به سرزنش او می پرداختند. با این نگرش گناهی متوجه صحابه ای که امام حسین (ع) را یاری ندادند، نبود. ایشان نیز بر اساس نظریه اجتهادی صحابه بر آنان عیب نگرفت.^۲

بی تفاوتی اجتماعی نسبت به این حادثه از چند عامل نشات می گرفت. ۱- تاویلات صحابه نسبت به این حادثه متفاوت بود. برخی خلافت یزید را پذیرفته و به امام حسین (ع) نیز توصیه کردند امر اجماع شده را بپذیرد. گفتار آنان در حد توصیه به نرفتن ایشان به کوفه باقی ماند و با ایشان همراهی نکردند. ۲- یزید خلافت خود را الهی دانست و هر حرکتی که علیه این خواست خدا صورت می گرفت، محکوم بود. ۳- اجتماع مسلمین وضعیتی تماشاگرانه داشتند زیرا برای آنان باطل بودن یزید و واقع بودن اجتهاد امام محرز بود، اما ترس از حاکمیت، عدم مشارکت سران قبایل، دوری افراد شاخص دینی، باعث شد اجتماع تماشاگر حادثه شوند و مشارکتی صورت نگیرد. وقتی عده ای نسبت به حادثه ای که باید در آن حضور یابند بی تفاوت شوند، باعث اشاعه نقش آنان به دیگران نیز می شود. فعالیت خود جوش تعمیم پذیر است و هر گاه این فعالیت با بی رغبتی جامعه مواجه شود، عدم مشارکت نیز تعمیم می یابد. گویی همه منتظرند دیگری فعالیت کند و این بار از دوش او برداشته شود. در واقع نوعی حسی روانی مبنی بر مشارکت خصوصا در امور مقدس برای افراد به صورت فردی وجود دارد اما در سطح گسترده نگاه افراد به مشارکت دیگری بیشتر از خود است. و چون دیگری نیز فعالیت نمی کند لذا بی تفاوتی به جامعه تعمیم می یابد. بنابراین روند تدریجی بی تفاوتی که بعد از رحلت رسول اکرم (ص) ابتدا به شکل فردی و گروهی بود در سال ۶۱ به سطح وسیعی از جامعه تعمیم یافته بود. چنانکه اجتماع عظیم مسلمین در برابر رخداد کربلا چنان بی تفاوت بودند که انکار حادثه ای رخ نداده بود. این بی تفاوتی در بین اهل حجاز کاملا عمیق بود. واقعه حره نیز علیه رفتار ضد دینی خلیفه بود. به این ترتیب آن جامعه خودجوش عصر نبوی تبدیل به جامعه ای راكد و بی تحرک شده بود که امویان بیشترین استفاده را از این وضعیت کردند.

^۱ ابن خلدون، (۱۳۶۹)، مقدمه، ج ۱، محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۴۱۶

^۲ همان، ص ۴۱۶-۴۱۷

نتیجه

گسترش دامنه معذوریت اشتباهات اجتهادی صحابه به کلیه اصحاب پیامبر (ص)، شرایط را برای اجتهادات صحابه متأخر در امور شرعی فراهم آورد. این افراد با وجود کم اطلاعی نسبت به دین در مسائل دینی فتوا می دادند. عده ای از صحابه متقدم آشکارا فتواهایی بر خلاف سنت نبوی ارائه می دادند و با پذیرش اجتماع نیز مواجه می شدند. در واقع مردم اعتقاد داشتند که این افراد در محضر پیامبر (ص) بوده اند و آنچه را که می گویند دیده و شنیده و نسبت به آن آگاهی دارند.

بخش دیگری از مسئله بی تفاوتی اجتماعی به شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه بر می گشت. سیاست خلفای اولیه در قبال صحابه متقدم باعث گردید که مسلمانان خصوصا در مناطق بیرون از حجاز به سهولت به آنان دسترسی نداشته باشند و نتوانند در محضر آنها تفقه دینی نمایند. در مقابل عده ی زیادی از اصحاب متأخر پیامبر (ص) با وجود عدم آگاهی نسبت به حقایق دینی به سهولت با مردم در ارتباط بودند و به مسائل دینی آنان پاسخ می دادند. این امر زمینه را برای ورود بدعتهای فراوانی به دین باز کرد. در مجموع پیامدهایی که اشتباهات اجتهادی صحابه و انفعال در مقابل آنها برای جامعه اسلامی ایجاد کرد می توان در موارد زیر به طور خلاصه بیان نمود.

۱- ورود بدعت ها به دین: باز بودن مسیر اجتهاد برای تمامی صحابه بدون توجه به سطح درک و فهم دینی آنان، برداشت های غلط و در مواردی خلاف شرع را وارد دین کرد. بسته بودن راه اعتراض و انتقاد مسیر ورود بدعت ها به دین را تسریع بخشید. این بدعت ها در دراز مدت آنها و آسیب هایی برای دین ایجاد کرد که قابل زودون نبود زیرا در باور مردم نهادینه شده بود.

۲- رکود فکری: اجتماع انسانی با انتقاد و اختلاف به رشد فکری می رسد. انتقاد نه تنها مذموم نیست بلکه در کنار آن افکار و اندیشه ها رشد می کنند. هر زمانی که در جامعه مسیر انتقاد و اختلافات باز باشد در آن جامعه افکار جدید به وجود می آید و رشد می کند اما در جامعه بسته افکار سرکوب می شوند و جمود

فکری ایجاد می گردد. در جامعه اسلامی محدود شدن انتقادات و برخورد با آنها، از یک طرف زمینه برای رکود افکار و اندیشه های فراهم کرد و از طرفی با حمایت حاکمیت از افراد وابسته به خود، شرایط برای برداشت های دینی متناسب با منافع و مصالح فردی و گروهی فراهم گردید. این روند زمینه را برای رشد صحابه کم اطلاع اما وابسته به حاکمیت و سرکوب و پس زدن اندیشه های دینی بر گرفته از مبانی اصیل دینی را فراهم کرد.

۳- سرخوردگی مسلمانان: چون حاکمیت به اندک اعتراضات صحابه شناخته شده نه تنها ترتیب اثر نمی داد بلکه در مواردی برخورد نیز می کرد، باعث ایجاد سرخوردگی در بین مسلمانان می شد. زیرا آنان به عدم اثر بخشی اعتراضات و انتقادات خود واقف شده و در چنین حالتی ترجیح می دادند به جای مشارکت بی فایده و دردسر ساز بی تفاوت باشند.

۴- اشاعه نقش تماشاگرانه: از عوامل مهم بی تفاوتی اجتماعی عدم احساس مسئولیت است. وقتی درجه مسئولیت پذیری مردم پایین آید، به جای مشارکت خودجوش از دیگران انتظار مشارکت دارند. این خصلت به تدریج از حالت فردی به گروهی و به سطح وسیعی از جامعه کشیده می شود. افراد به جای حضور در صحنه تماشاگر می شوند. در جامعه اسلامی بعد از پیامبر(ص) به تدریج جامعه به جای مشارکت خودجوش و آگاهانه در برابر اعمال خلاف دین و برداشت های اشتباه صحابه به سوی نقش تماشاگرانه سوق پیدا کرد. چنانکه در دوره حاکمیت یزید سطح وسیعی از جامعه در برابر اعمال خلاف دین خلیفه و صحابه پیامبر(ص) تماشاگر حادثه ها شدند.

منابع و مأخذ

__ آقا بخشی، علی، مینو افشاری راد، (۱۳۷۹)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر چاپار.

__ ابن اثیر، (۱۹۶۵)، الکامل فی التاریخ، ج ۲، بیروت، دار صادر.

__ (۱۹۷۰)، اسدالغابه فی المعرفه الصحابه، ج ۶، بیروت، دار التراث.

- _ ابن خلدون، (۱۳۶۹)، عبد الرحمن، مقدمه، ج ۱، محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- _ ابن حجر عسقلانی، (۱۴۱۲)، الاصابه فی تمییز صحابه، ج ۱، بیروت، دار الجیل.
- _ ابن سعد، (۱۴۱۰)، طبقات الکبری، ج ۷، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- _ ابن انس، مالک، (بی تا)، الموطاء، ج ۲، چاپ محمد فواد عبد الباقی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- _ ابن نعمان، محمد بن محمد (۱۴۱۶)، الجمل، مکتب الاعلام الاسلامی
- _ ابن هشام، (بی تا)، السیره النبویه، بیجا، دار الکثیر
- _ اچ ترنر، جاناتان، ال بیگلی، (۱۳۷۰)، پیدایش نظریه جامعه شناختی، ترجمه عبدالعلی لهسایی زاده، انتشارات دانشگاه شیراز
- _ بلاذری، (۱۴۱۷)، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ج ۶، بیروت، دارالفکر.
- _ شهرستانی، (۱۴۱۰)، محمد بن عبدالکریم، ملل و نحل، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- _ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا؛
- _ غزالی، محمد، (۱۴۰۹)، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت، دار الکتب العلمیه .
- _ النویری، (۱۳۶۳)، شهاب الدین، نهاییه الارب فی فنون و الادب، ج ۵، محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- _ مسعود نیا، ابراهیم، (۱۳۸۰)، تبیین جامعه شناختی بی تفاوتی شهر وندان در حیات اجتماعی و سیاسی، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۷ و ۱۶۸.
- _ یعقوبی، ابی واضح، (بی تا)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، بیروت، دار صادر.

**Topic: the effect of the excusing of Sahabeh for wrong Ijtihadi issues
social difference in Islamic society (۱۱-۶۱)**

Abstract

After the prophet's death, in a short time Sahabeh were known to answer people's religious questions and their guide. The numerous questions of people and their lack of knowledge to answer them, showed their roles in Ijtihad. They answered them by their deduction and people accepted that.

Their role, the paradox between them led to appearance of the excusing of Sahabeh for Ijtihad approach. This approach affected people who even have seen the prophet for a short time. One of them is the spirit of easygoingness among the people. The trust in Sahabeh decreased. Therefore the critical spirit decreased.

Key word: Sahabeh, wrong Ijtihad, social difference